

## سیاست دینی خسرو دوم (پرویز - ابروین)

رویدادهای ایران در نیمه دوم سده ۶ و اوایل سده ۷ میلادی در آثار گروهی از مؤلفان ایرانی و غیر ایرانی آمده است. گذشته از آن در خزاین و بایگانیهای دربار ساسانی، اسناد، فرمانها، پیمانها و زندگینامه ها نگاهداری می شده اند. ظاهراً در روزگار پادشاهی خسرو اول انوشیروان کوششهایی برای تدارک تاریخ ایران صورت گرفت که شامل روایتهایی درباره شاهان بوده است.<sup>۱</sup> نامه تنسر یکی از آثاری بود که مطالب آن را به سالهای ۵۵۷ تا ۵۷۰ م. مربوط دانسته اند.<sup>۲</sup> ولی گرینیا سچی پژوهشگر ایتالیایی تاریخ نگارش این اثر را پس از سال ۶۳۲ م. نوشته است.<sup>۳</sup> شماری از نوشته های عهد ساسانی از جمله «مزدک نامک» که انگیزه نگارش آن دفاع از آیین مزدایی بوده، باقی نمانده است. دیگر از آثار مربوط به عصر مورد نظر ما «بهرام چوبین نامک» است که از روی نوشته های عربی و نیز شاهنامه فردوسی از آن آگاهیم. از آثار ایرانی دیگر می توان به «خوتای نامک» (خداینامه) اشاره کرد که گویا روزبه (عبدالله بن مقفع) آن را از پارسی میانه به عربی ترجمه کرده بود. حمزه اصفهانی از وجود هشت ترجمه تاریخ ایران نام برده است که جز از ابن مقفع، محمد بن جهم برمکی، زادویه بن شاهویه اصفهانی، محمد بن بهرام مطیار اصفهانی، هشام بن قاسم اصفهانی، بهرام بن مردانشاه از ولایت فارس بدین کار پرداخته بودند.<sup>۴</sup> در میان آثار عربی می توان به کتاب المعاریف عبدالله بن مسلم بن قتیبه، اخبار الطوال دینوری، تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری، ترجمه تاریخ طبری از بلعمی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء حمزه اصفهانی، فارسنامه ابن بلخی، نهایت الارب از مؤلفی ناشناخته، مجمل التواریخ و دیگر آثار اشاره کرد که شمار آنها اندک نبوده است. از میان

مآخذ خارجی می توان از تاریخ تئوفیلاکتوس سیموکاتا، تاریخ سبثوس نویسنده ارمنی، اخبار سریانی سده ۷ م. از مؤلفی ناشناخته و جغرافیای منسوب به موسی خورنی و یا آنانیا شیراکاتسی Anania Shirakatsi، نام برد.

برای موضوع مورد نظر، شاهنامه فردوسی اثر ارزشمندی در زمینه تاریخ فرهنگ ایران است. گرچه فردوسی منظومه مربوط به روزگار ساسانیان خود را تاریخ نامیده است. با این وصف نمی توان شاهکار برجسته او را همانند آثار طبری، یعقوبی، دینوری و دیگر مورخان، اثری صرفاً تاریخی نامید. فردوسی از مطالب تاریخی به شیوه خود بهره گرفته و گاه رویدادهای تاریخی را از زمانی به زمان دیگر منتقل کرده است. به عنوان نمونه او بسیاری از رویدادهای پیکار با رومیان را که مربوط به روزگار شاپور اول پادشاه ساسانی بوده، به دوران پادشاهی شاپور دوم مربوط دانسته است. در واقع این شاعر بزرگ بیش از هر چیز به تاریخ فرهنگ ایران توجه داشته است.

اردشیر پاپکان بنیادگذار دولت ساسانی پس از پدر و جدش از سال ۲۰۸ تا ۲۲۷ م. بر استخر فارس حکومت داشت و از این سال دولت ایران ساسانی را بنیاد نهاد که تا مرگ یزدگرد سوم حدود ۴۳۴ سال (تا ۶۶۱ م.) ادامه یافت. طی این مدت حدود ۲۶ پادشاه بر ایران فرمان راندند.

فردوسی ۱۸۴۰۱ بیت از شاهنامه را به دوران پادشاهی ساسانیان اختصاص داده است.<sup>۵</sup> از این مجموعه ۱۱۲۵۱ بیت تنها مربوط به دوران فرمانروایی سه پادشاه است: ۲۶۰۰ بیت مربوط به دوران پادشاهی وهرام پنجم (بهرام گور)، ۴۵۲۶ بیت به دوران خسرو اول انوشیروان و ۴۱۲۵ بیت مربوط به دوران پادشاهی خسرو دوم (پرویز) است. فردوسی کمتر به تواتر تاریخی رویدادها توجه داشته و خود را اسیر محدودیتهای زمانی نکرده است. او بیشتر به سخنان شاهان، شرح قهرمانیها، دلوریها، صفات قهرمانان و جلال و شکوه شاهان پرداخته که در نوع خود بسیار مهم و سودمند است.

سیاست دینی خسرو دوم از جمله مسایلی است که فردوسی در باب آن به اظهار نظرهای جالبی پرداخته است که در جای خود ضمن مقایسه با آثار مورخان، بدانها اشاره خواهد شد.

درباره موضوع مورد نظر جا دارد به پژوهشهای بسیار ارزشمند محققان عصر ما چون تئودور نولدکه، آرتور کریستنسن، پیگولوسکا یا، لوکونین نیز اشاره شود و قدر زحمات و خدمات آنان شناخته گردد.

به روزگار خسرو انوشیروان کتابها و نوشته های بسیاری در زمینه مسایل فلسفی و دینی از کتابخانه های جهان گرد آورده شد. این خود نشانه ای از توجه پادشاه ساسانی به مسایل مذکور بوده است. در میان کتابهای دینی آثار و نوشته های مرتبط با مسیحیت از جایگاه معینی برخوردار بوده اند. مؤلفان و مورخان، وجود متون یونانی پیرامون مباحثات مذهبی در دربار ساسانی را به اواخر دوران پادشاهی خسرو انوشیروان و عهد فرزندش هرمزد چهارم مربوط دانسته اند. گرچه در بعضی موارد نامهای نمایندگان ادیان و مذاهب، جعلی و ساختگی است. با این وصف می توان دریافت که متنها مربوط به گفتگو و مناظره میان نمایندگان کلیسای مسیحی و روحانیان زرتشتی در سده ۶م و محل وقوع حادثه دربار ساسانی بوده است.<sup>۶</sup>

در سده ۶م. و پس از آن مسیحیت در میان گروههای محترفه (پیشه وران و بازرگانان) نفوذ یافت. گروه کثیری از بازرگانان و پیشه وران ایرانی مسیحی بودند. با گذشت زمان شمار این گروه فزونی گرفت. در شهرهای نصیبین، اربیل، کتسفون (تیسفون)، گنده شاپور (جندی شاپور) و غیره مجامع پر جمعیتی از مسیحیان وجود داشتند که دارای کلیساها و اسقفهای خاص خود بودند. این اسقفها بر مجامع دینی مسیحیان نظارت داشتند. در وصیتنامه مارآبای اول بطریق نسطوری به سال ۵۴۳ م. مهر و امضای کسانی دیده می شود که یکی از آنها شخصی با مقام کروگبد با نام وردایاب بوده است. این شخص ریاست پیشه وران را بر عهده داشت. ژ.ب. شابو عنوان کروگبد را *maitr des ouvrages* و *chef des ouvriers* (رئیس و سرپرست کارکنان) ترجمه کرده است.<sup>۷</sup> شخص دیگری با نام ارداک فرزند شیدا با عنوان رئیس نفره کاران معرفی شده است.<sup>۸</sup> در بعضی نوشته ها از جمله داستان هزار و یک شب که از زبان پارسی میانه (پهلوی) به عربی ترجمه شده بود، به عنوانهایی چون شیخ زرگران، شیخ بزازان، رئیس التجار و از این قبیل برمی خوریم که به احتمال بسیار ترجمه ای از عنوانهای رایج در زبان پارسی میانه بوده است.

بدین روال وجود گروه کثیری از مسیحیان در جامعه ایرانی ایجاب می کرد که دولت ساسانی از دیدگاه سیاسی به مسیحیت توجه بیشتری مبذول دارد.<sup>۹</sup>

در روزگار خسرو انوشیروان و پس از او به موازات اعمال فشار بر مسیحیان، نمونه هایی از تساهل و مدارا نیز وجود داشت. به عنوان نمونه اسقف ها اجازه ورود به دربار شاهی را داشتند و می توانستند شخصا تقاضاهای خود را به شاهنشاه عرضه کنند. شاهنشاه نیز به منظور ایجاد ارتباط با دولت امپراتوری روم شرقی و شناخت هرچه بیشتر، از آگاهیهای این گروه بهره می جست. طبری پیرامون سیاست دینی هرمزد چهارم نوشت که هیربدان

نامه ای به او نوشتند و خواستند که مسیحیان را تباه گردانند. هرمزد در پاسخ آنان نوشت :  
چنان که تخت ما به دو پایه پیشین قوام نگیرد و دو پایه پسین نیز باید، پادشاهی ما نیز با تباه کردن  
نصارا و پیروان دینهای دیگر که به دیار ما جای دارند، استوار نشود. از ستم با نصارا دست بردارید  
و به کارهای نیک پردازید تا نصارا و اهل دینهای دیگر ببینند و شما را سپاس کنند و به دیتان  
راغب شوند.<sup>۱۱</sup>

از روایات نسطوری چنین بر می آید که هرمزد چهارم به مسیحیان نسطوری عنایت  
خاصی داشته و از این رهگذر روحانیان زرتشتی را رنجانده است.<sup>۱۱</sup> رابطه هرمزد چهارم با  
مسیحیان تا بدان جا پیش رفت که اجازه داد مجلس اسقف های مسیحی در ایران برگزار  
گردد. در قطعنامه شورای اساقفه ایران به سال ۵۸۵ م. هرمزد چون شاهنشاهی نیکوکار،  
پیروزمند، صلح دوست و انسان دوست، صاحب و فرمانروای عالم «مرد عالمین» معرفی شده  
است،<sup>۱۲</sup> ولی در مورد خسرو پرویز، تفاوت هایی میان عنوانهای او و پدرش مشهود است. در  
قطعنامه اسقف های مسیحی به سال ۵۹۶ م. تنها عنوان «شاهنشاه پیروزمند، نیرومند،  
نیکوکار و صلح دوست» آمده است که در آن نسبت به عناوین هرمزد چهارم، اندکی  
امساک مشاهده می شود.<sup>۱۳</sup>

در قوانین ایران، کیفر خروج از آیین مزدایی مرگ بود. چنان که در روزگار خسرو  
اول انوشیروان، ایرانیان سرشناسی که راه ارتداد در پیش گرفته به آیین مسیحیت گرویده  
بودند، به قتل رسیدند. جاثلیق کلیسای مونوفیزیت (یعقوبی) به گناه آن که کسانی از  
دودمان شاهی را غسل تعمید داده بود، اعدام شد.<sup>۱۴</sup> اما در زمان خسرو دوم این قانون گرچه  
اعمال می شد، لیک تسامحی نیز در آن مشهود بود. به عنوان نمونه در ابری (گرجستان) دو  
مسیحی را به جرم ارتداد و بازگشت از آیین مزدایی دستگیر کردند. اما یکی از آن دو  
توانست ثابت کند که از پدر و مادری مسیحی تولد یافته است. شخص مذکور بی درنگ  
آزاد شد.<sup>۱۵</sup> آناستاسیوس قدیس، اندکی پیش از پادشاهی خسرو دوم به عنوان مرتد اعدام  
شد وی در دادگاه از تکلم به زبان پارسی خودداری ورزید، زیرا در دیده او ناپاک  
می نمود.<sup>۱۶</sup> این گونه سخنان بعدها در دوره اسلامی نیز از سوی کسانی تکرار شد، چنان که  
بعضی دشنام و قدح به عربی را بر مدح فارسی ترجیح می دادند.<sup>۱۷</sup> و یا در آینه  
نمی گریستند تا چهره مجوس نبینند. از زندگینامه ها می توان دریافت که آن گروه از  
ایرانیان زرتشتی که از آیین خود باز می گشتند، به مجازاتهای سنگین محکوم می شدند.

در نوشته های اکثر مورخان آمده است که خسرو دوم با پشتیبانی موریکیوس (موریق)  
امپراتور روم شرقی بر بهرام چوبینه پیروز شد و بر اریکه شاهی تکیه زد. در نتیجه میان دو

دولت بزرگ آن روزگار اتحادی پدید آمد. موریکیوس ظاهراً دختر خود ماریا (مریم) را به همسری خسرو روانه ایران کرد. فردوسی، مریم را بانویی خردمند و با رای و کام نوشته است.<sup>۱۸</sup> مریم اغلب در جریان اختلافهای دینی، خسرو را یاری می کرد. نمونه این ادعا ماجرای جامه ای با نشان صلیب است که امپراتور بیزانس برای خسرو فرستاد و از او خواست تا این جامه را بپوشد. خسرو از دیدن جامه نگران شد و با وزیر گفت: «اگر جامه را بپوشم مرا ترسا خواهند خواند و اگر نپوشم مایه آزدگی خاطر امپراتور خواهد شد». در ضیافتی که خسرو به احترام ولیعهد و فرمانده سپاه روم برپا کرد، ضمن داشتن نشانی از آیین زرتشت، جامه قیصر را که نشان صلیب بر آن نقش شده بود، بر تن داشت. این دوگانگی بر فرستاده قیصر روم که فردوسی او را نیاطوس نامیده است، گران آمد و در حالی که بر خوان نشسته بود، دست از غذا کشید و این کار خسرو را ستم بر مسیحا نامید. بندوی که برسم در دست داشت و ناظر این رفتار بود، با پشت دست ضربه ای به صورت نماینده امپراتور زد. نیاطوس با قهر ضیافت را ترک گفت و در حدود معارضه برآمد. خسرو که از واقعه نگران شده بود، از همسرش مریم خواست که میان آن دو را التیام بخشد، نیاطوس را آرام کند و به وی بفهماند که شاه از آیین خود باز نخواهد گشت. آرامش برقرار شد و فرستاده امپراتور از خسرو عذر خواست.<sup>۱۹</sup>

چو مریم برفت این سخنها بگفت	نیاطوس بشنید و کینه نهفت
هم از کار بندوی دل کرد نرم	کجا داشت از روی بندوی شرم
بیامد به نزدیک خسرو چو گرد	دل خویش خوش کرد زان گفته مرد
نیاطوس گفت ای جهان دیده شاه	خردمندی از مست رومی مخواه
تو بس کن به دین نیاکان خویش	خردمند مردم نگردد ز کیش

فردوسی ضمن براءت خسرو می نویسد که اهل خرد دانستند، خسرو به احترام رای قیصر آن جامه را پوشیده است. اما کسانی نیز می گفته اند که خسرو آیین ترسایان را برگزیده است.<sup>۲۰</sup>

به نظر می رسد که این داستان مقرون به واقعیت بوده است، زیرا جز از فردوسی و بلعمی، گروهی از مؤلفان ایرانی و عرب و نیز مؤلفی سوریایی که نامش مشخص نیست، به این مطلب اشاره کرده اند.<sup>۲۱</sup> اوتیکیوس مدعی شده است که خسرو دوم به آیین مسیح گروید، ولی کریستنن این ادعا را مردود می شمارد و می نویسد راست است که خسرو دوم به کلیسای مسیحی بخشش بسیار کرد، اما قانون مجازات ارتداد همچنان باقی بود. مسیحیان گرچه به آزادیهای نایل شدند، ولی حق نداشتند زرتشتیان را به آیین خود

فراخوانند.<sup>۲۲</sup> فردوسی نیز شایعه مسیحی شدن خسرو دوم را مردود دانسته است.<sup>۲۳</sup>

چو بشنید خسرو بر آشفت و گفت که کس دین یزدان نیارد نهفت  
کیومرث و جمشید تا کیقباد کسی از مسیحا نکردند یاد  
مبادا که دین نیاکان خویش گزیده سرافراز و پاکان خویش  
گذارم، به دین مسیحا شوم نگیرم به خوان واژ و ترسا شوم

این داستان که از سوی فردوسی به زیبایی ارائه شده است، به گمان بسیار برگرفته از منابع ایرانی بوده که بعضی در صداقت خسرو دوم به آیین زرتشت شک و تردید روا داشته بودند. طبری و گروهی از مؤلفان به جای نیاطوس در نوشته فردوسی، از تئودوسیوس (تیادوس) نام برده اند. اظهار نظر مؤلفان درباره تئودوسیوس متفاوت است. گروهی چون طبری،<sup>۲۴</sup> مسعودی<sup>۲۵</sup> و یعقوبی،<sup>۲۶</sup> تئودوسیوس (تیادوس) را که با گروهی از سپاهیان روم، مریم را به ایران آورده بودند، برادر موریکیوس دانسته اند، ولی دینوری او را فرزند موریکیوس معرفی کرده است.<sup>۲۷</sup> نولدکه در حالی که می پذیرد تئودوسیوس فرزند موریکیوس بوده است، ضمن اشاره به نوشته یوحنا ی افسی (افسوسی) می نویسد: این پسر در آن هنگام کودک هفت ساله بوده و تولد او در چهارم اوت ۵۸۳ م. روی داده است.<sup>۲۸</sup> دور نیست موریکیوس این فرزند و ولیعهد خود را به نشانه احترام همراه مریم به ایران فرستاده باشد. از اشاره طبری چنین بر می آید که اعزام تئودوسیوس (تیادوس) جنبه تشریفاتی داشته است. تنها تردیدی که وجود دارد، برادر خواندن اوست. وی می نویسد موریکیوس (موریق) «دختر خویش مریم (ماریا) را زن او (خسرو) کرد و پیش او فرستاد و تیادوس برادر خویش را با شصت هزار سپاه روانه کرد با مردی سرجس (سرگیوس) نام که تدابیر امور کند».<sup>۲۹</sup>

هرگاه نوشته نولدکه در مورد کودک بودن ولیعهد امپراتور روم شرقی (بیزانس) پذیرفته آید، پس آن گاه می توان چنین دانست که شخص معترض به روش خسرو در مجلس ضیافت، تئودوسیوس نبوده، بلکه سرگیوس (سرجس) فرمانده سپاه روم بوده است.

هسته اصلی این داستانهای تاریخی مؤید آن است که نزدیکی خسرو پرویز با پیروان آیین مسیح تا بدان پایه بود که موجبات ناخرسندی محافل زرتشتی ایران را فراهم آورد. طبری می نویسد: «پرویز بیست هزار هزار درهم به سپاهیان روم بخشید و ایشان را به سوی موریسیوس (موریکیوس) بازگردانید و به مداین رفت. گویند پرویز نامه ای به ترسایان نوشت و ایشان را رخصت داد تا کلیساها بسازند و هرکس به جز مجوس که بخواهد به کیش ایشان در آید».<sup>۳۰</sup>

چنین به نظر می‌رسد که مدارای خسرو دوم با مسیحیان، در محافل پیروان آیین مزدایی، نگرانیهای بسیار پدید آورد، به گونه‌ای که خسرو پرویز ناگزیر شد به نیای خویش خسرو انوشیروان استناد و چنین استدلال کند که «انوشیروان در پیمان باجی که از قیصر گرفته بود، چنان نهاده بود که قیصر با ایرانیانی که در خاک او باشند به نیکی رفتار کند و ایشان بتوانند در آن جا آتشکده‌ها بسازند و قیصر نیز چنین شرطی درباره‌ترسایان ایران نهاده بود».<sup>۳۱</sup>

اسنادی پیرامون گفتگو میان نمایندگان مسیحیت نسطوری و یعقوبی در عهد خسرو دوم وجود دارد که از نویسنده سوریایی ناشناخته است.<sup>۳۲</sup> گمان می‌رود یاری موریکیوس به خسرو دوم در پیکار با بهرام چوبینه از همان آغاز مشروط به شرایط از جمله گذشتهای شاهنشاه نسبت به مسیحیان ایران بوده است. بنا به نوشته تئوفیلکتوس سیموکاتا، دو فرستاده و یژة موریکیوس، اسقف‌ها دومیتسیانوس میلیتی و گریگوریس انطاکی در ناحیه قسطنطین با خسرو دوم ملاقات کردند و جز از گفتگوهای رسمی، در مذاکرات غیر رسمی شرایط کمک به ایران را با شاه در میان گذاردند که شامل مسایل دینی بود.<sup>۳۳</sup> در سال ۵۹۱م. خسرو پرویز صلیب زرینی را که نیای او کواد (قباد) در پیکار با روم شرقی به غنیمت گرفته بود، همراه با پیامی به کلیسای سرگیوس مقدس در روسار باز پس فرستاد.<sup>۳۴</sup>

مطالب بسیاری پیرامون سیاست خسرو دوم نسبت به مسیحیان در مآخذ سریانی، ارمنی و یونانی وجود دارند که نسبت به بسیاری از آگاهیهای مندرج در آنها نمی‌توان شک و تردید روا داشت.<sup>۳۵</sup>

مهمترین اقدام خسرو دوم، اعلام قانون منع پیگرد مسیحیان بود. این قانون بی‌گمان با خواست دولت روم شرقی در دوران روابط دوستانه میان دو کشور پدید آمد. سبتوس این قانون را به صورتی روشن مورد تحلیل قرار داده است. بنا به نوشته مؤلف مذکور، بیشتر مسیحیان ایران به آیین نسطوری بودند. در شوش یکی از اشیاء مقدس منسوب به دانیال نبی در محفظه‌ای مسین و در یکی از خزائن شاهی نگهداری می‌شد که ایرانیان آن را «کو-خسرو» می‌نامیدند. این نام به احترام خسرو اول انوشیروان بدان داده شده بود، زیرا انوشیروان مبالغه‌نگفتی برای احداث این مکان مقدس صرف کرده بود. سبتوس می‌نویسد که موریکیوس از خسرو پرویز خواست تا این محفظه را به روم شرقی بفرستد. «خسرو دستور داد چنان کنند... ولی مردم همه در آن مکان گرد آمدند و با دعا و گریه از مسیح خواستند که مانع اجرای این اقدام شود». سرانجام تلاش و کوشش مردم مؤثر افتاد و آن شیء مقدس در ایران باقی ماند.<sup>۳۶</sup>

توجه و عنایت خسرو دوم به مسیحیان در اوایل دوران پادشاهیش امری طبیعی بود. به نوشته ابن عبری، خسرو سه کلیسای بزرگ بنا کرد که اسقف اعظم انطاکیه آنها را تقدیس نمود و مسیحیت در ایران اوج گرفت.<sup>۳۷</sup> همین مؤلف می نویسد که خسرو «در مدائن دو هیکل و پرستشگاه بنا نمود و یکی از آنها به نام مارسرجیس (مارسرگیوس) شهید نامگذاری کرد».<sup>۳۸</sup> کلیسای سرگیوس در میان مسیحیان یونانی و غرب آسیا از جمله سوریا بیان و عربها از اعتبار فراوان برخوردار بود.<sup>۳۹</sup> پس از آن که موریکیوس امپراتور بیزانس، خسرو دوم را در پیکار با بهرام چوینه فرزند برگشسپ یاری کرد، خسرو صلیب زرینی را همراه با نامه برای کلیسای سرگیوس مقدس فرستاد و در آن نامه خود را شاهنشاه و فرزند هرمزد نامید. وی در نامه متذکر شد که یکچند ناگزیر به سرزمین روم رفت. متن نامه در نوشته های او اگریوس و توفیلاکتوس آمده است.<sup>۴۰</sup>

نامه دیگر خسرو پرویز با نام سرگیوس مربوط است، زیرا سرگیوس برای فرزند آوردن شیرین همسر خسرو، او را دعا کرده بود. داستان بر این گونه است که شخصی به نام گابریل که پزشک خاص خسرو و شیرین و درستبد یا رئیس پزشکان دربار بود، به منظور آوردن فرزند، شیرین را تحت درمان قرار داد. سرگیوس نیز در کلیسا شیرین را دعا کرد و از خداوند خواست فرزندی به وی عطا کند. ظاهراً درمانهای گابریل و دعاهای سرگیوس موثر افتاد و شیرین پسری آورد که او را مردانشاه نامیدند.<sup>۴۱</sup>

درباره همسران مسیحی خسرو دوم نظر مورخان ایرانی و یونانی متفاوت است. در روایات ایرانی از دو همسر مسیحی خسرو با نامهای مریم و شیرین یاد شده است. شیرین همسر محبوب و سوگلی خسرو بود که شرح عشق آن دو در ادبیات فارسی جایگاهی وسیع یافته است. نظامی گنجوی، امیر خسرو دهلوی و تنی چند از شاعران و نویسندگان به شرح داستان خسرو و شیرین پرداخته اند. طبری از بانویی به نام مریم، دختر موریکیوس (موریق) یاد می کند که همسر خسرو بود.<sup>۴۲</sup> پیگولوسکا یا مدعی ست که هیچ یک از مؤلفان یونانی به این نکته اشاره نکرده اند و در نامه ای که توفیلاکتوس سیموکاتا ارائه کرده، تنها از یک همسر خسرو با نام شیرین یاد شده است.<sup>۴۳</sup> تولد که بر این عقیده است که مؤلفان ایرانی و عرب به درستی از وجود دو همسر مسیحی خسرو پرویز یاد کرده اند. همین مؤلف مطالب مندرج در مآخذ یونانی را چندان جدی تلقی نکرده و نوشته است که «موضوع این مریم (ماریا) تا حدی عجیب است. روایات ایرانی متفقند بر این که او دختر قیصر و مادر شیرویه بوده است. اما نویسندگان غربی از او سخنی نمی گویند این عقیده اکنون پذیرفته شده است که در این جا او با شیرین زن محبوب خسرو اشتباه شده است،



زیرا مطابق روایات شرقی و یونانی، شیرین مسیحی بوده است.<sup>۴۴</sup> سبتوس شیرین را همسر مسیحی خسرو و شهبانوی بزرگ می‌داند.<sup>۴۵</sup> پیگولوسکا یا بر این نظر است که مریم، یونانی، دختر موریکوس امپراتور بیزانس نبوده، بلکه از خویشاوندان او بوده است. وی نفوذ شیرین را بیش از مریم یونانی دانسته است.<sup>۴۶</sup> تولد که با اتکاء به نوشته توفیلاکتوس می‌نویسد: «ممکن نیست خسرو در سال سوم سلطنت خود دختر قیصر را به زنی داشته باشد، زیرا در این صورت قابل تصور نبود که در نامه ارسالی به یکی از امکنه مقدس امپراتوری روم فقط شیرین را به عنوان زن خسرو نام ببرند. پس تنها می‌ماند که قبول کنیم که بعدها قیصر دختری از خود به نام ماریا (مریم) به او داده بوده است».<sup>۴۷</sup>

فردوسی مریم را دختر قیصر و مادر شیرویه (قیاد دوم) دانسته و تاریخ ازدواج او با خسرو را در پنجمین سال پادشاهی وی و تاریخ تولد شیرویه را در ششمین سال پادشاهی خسرو پرویز آورده است:

چو بر پادشاهی شد پنج سال به گیتی نبودش سراسر همال  
ششم سال زان دخت قیصر چو ماه یکی پورش آمد همانند شاه<sup>۴۸</sup>  
این نوشته فردوسی مؤید نظر تولد که است که ازدواج خسرو با مریم را در سومین سال پادشاهی ناممکن دانسته است. از نوشته فردوسی چنین بر می‌آید که مریم در دربار خسرو پرویز از اعتبار فراوان برخوردار بوده است و همین امر چه بسا سبب رشک و حسد شیرین نسبت به مریم شد و چنان که در بعضی مآخذ آمده است، سرانجام او را به زهر کشت و سال بعد شیرین در دربار شاهی مقام برتر یافت.

از آن پس فزون شد بزرگی شاه که خورشید شد آن کجا بود ماه  
همه روز با دخت قیصر بدی همو بر شیبستانش مهتر بدی  
ز مریم همی بود شیرین به درد همیشه ز رشکش دور خساره زرد  
به فرجام شیرین ورا زهر داد شد آن نامور دخت قیصر نژاد  
از آن چاره آگه نبد هیچ کس که او داشت آن راز تنها و بس  
چو سالی برآمد که مریم بمرد شیبستان زرین به شیرین سپرد<sup>۴۹</sup>

دینوری، هر زمان را دایی شیرویه دانسته است.<sup>۵۰</sup> هرگاه این نوشته دینوری درست باشد، معلوم می‌شود که مادر شیرویه زنی ایرانی بوده است. تولد که ضمن توجه به نوشته دینوری و سکوت منابع یونانی در باره مریم، می‌نویسد: «این معنی با خبری که مادر شیرویه شاهزاده ای رومی بوده است، منافات دارد».<sup>۵۱</sup>

با همه مطالبی که ارائه شده است در یک نکته جای تردید نیست و آن نفوذ مسیحیت در

دربار ساسانی ست. چنان که در نوشته ها آمده است، شیرین از موقعیت خود برای تبلیغ انجیل در دربار ساسانی بهره می جست. وی کلیسای مسیحی را از نظر مادی مورد حمایت قرار داد و خسرو را به احداث کلیسا و صومعه ای برای عبادت خود واداشت.<sup>۵۲</sup> به روزگار هر مزد چهارم کلیسای نسطوری از حمایت شاه برخوردار بود ولی در روزگار خسرو دوم موقعیت پیروان آیین یعقوبی نیز تحکیم یافت. دو عامل در حمایت خسرو از آیین یعقوبی مؤثر بود. عامل نخست حمایت مریم همسر خسرو از آنان بود. عامل دوم پشتیبانی شیرین از یعقوبیان بوده است که با ماجرای گابریل پزشک خاص خسرو و شیرین (درستبد دربار) مرتبط بود. این شخص در آغاز آیین یعقوبی داشت، ولی چندی بعد به نسطوریان پیوست و سپس بار دیگر آیین یعقوبی را برگزید.<sup>۵۳</sup> گابریل از موقعیت خاص خود در دربار بهره می جست به گونه ای که در برکناری و جایگزینی اسقفهای مسیحی مداخله می کرد. نفوذ شیرین در اعطای اختیار به گابریل نیز اندک نبود. مؤلف سوربایی ناشناخته اواخر سده ۶م و اوایل سده ۷م می نویسد: «به سبب اعمال نفوذ شیرین، گریگوریس فراتی که هموطن شیرین بود، به سمت جاثلیق برگزیده شد، حال آن که همه خادمان کلیسا حتی شاهنشاه خواستار انتصاب گریگوریس کسگری از اهالی مردابهای واسط و رانده شده از نصیبین بدین مقام بودند».<sup>۵۴</sup> مدتی بعد شیرین، شهبانوی بزرگ ایران آیین یعقوبی را پذیرفت. متعاقب آن گریگوریس فراتی معزول شد و در نتیجه تحریکات شیرین کلیسای نسطوری مدتی بی سرپرست ماند.<sup>۵۵</sup>

پس از مرگ موریکیوس حمایت خسرو از یعقوبیان بیشتر شد، زیرا فوکاس امپراتور بیزانس از امتیازهای یعقوبیان کاست و مقام عالی مذهبی روم را به کلیسای کالسدونیا تفویض نمود. خسرو که از حمایت مسیحیان نواحی شرقی کشور برخوردار شده بود، برای جنگ با رومیان تدارک دید.<sup>۵۶</sup> پس از حمله سپاهیان ایران به روم شرقی به بهانه انتقام خون موریکیوس، خسرو دوم برای کلیسای یعقوبی که حمایت رومیان را از دست داده بود، امتیازهایی قایل شد. به عنوان نمونه پس از فتح ادسا (الرها- اورفا) به اهالی شهر توصیه شد که یا آیین یعقوبی و یا مذهب نسطوری را برگزینند. به اهالی سرزمینهای تابع اجازه داده نمی شد که از آیین مسیحیت کلیسای کالسدونیا پیروی کنند.<sup>۵۷</sup>

سیاست دینی خسرو دوم با ملایمتهایی همراه بود. این نکته را از تعاریف و ستایشهای مجمع جاثلیق گریگوریس در پانزدهمین سال پادشاهی خسرو ۶۰۵م می توان دریافت. در قطعنامه اساقفه مجمع آمده است که شاهنشاه «درباره ما دست به کاری نو و شگفتی انگیز زده و امکانهایی فراهم نموده که سابقه نداشته است».<sup>۵۸</sup> چنین به نظر

می رسد که در روزگار خسرو دوم، روحانیان مسیحی از امتیازهایی برخوردار بودند. در رویدادنامه یکی از کلیساها مطالبی آمده است که مؤید نفوذ مسیحیت در میان گروههای فرادست جامعه ایران است. به عنوان نمونه از دو شخصیت مسیحی ایرانی یاد شده است که آیین مسیح داشتند. یکی از شخصیت‌های والا مقام پیرو آیین مسیح یزدین (Yazdin) از اهالی سوریه بود که عنوان واستریوشان سالار داشت و در لشکر کشیها تقسیم غنائم به عهده او بود.<sup>۶۹</sup> مراسم عبادت برای مسیحیان آزادانه انجام می گرفت و هیچ یک از مغان حق بدگویی از کلیسا و مسیحیانی را که در کلیساها عبادت می کردند، نداشتند.<sup>۷۰</sup> تساهل و تسامح خسرو دوم موجب بروز شایعاتی مبنی بر مسیحی شدن شاه گردید که یکی از نمونه های آن ماجرای تصرف صلیب مسیح است که سپاهیان ساسانی به سال ۶۱۴ م. در جریان تصرف اورشلیم، آن را به چنگ آوردند. در این باره امپراتور بیزانس نامه ای به خسرو پرویز نوشت و ضمن بزرگ داشتن توانایی او در کشورداری و نیز ستایش از ثروت و خرد شاهنشاه از او خواست صلیب را که در گنجینه اشیاها گرانبها نهاده شده و قطعه چوبی بیش نیست به او بازگرداند. خسرو در پاسخ اشاره ای گذرا به صلیب کرد و نوشت راست است که مسیح بر این چوب مصلوب شد، ولی سرانجام به سوی پروردگار به آسمان شتافت. دیگر چرا غم یک قطعه چوب بایست خوردن. اگر قطعه چوبی را برای تو فرستم، جهانیان بر ما خواهند خندید و موبدان چنین خواهند پنداشت که ترسا شده ام. فردوسی تمام این ماجرا را به شرح آورده است.<sup>۷۱</sup>

کسی را که خوانی همی سوگووار	که کردند پیغمبرش را به دار
که گوید که فرزند یزدان بد اوی	بر آن دار برکشته خندان بد اوی
چو پور پدر رفت سوی پدر	تواندوه این چوب پوده مخور
ز قیصر چو بیهوده آمد سخن	بخندد بر این کار مرد کهن
همان دار عیسی نیززد به رنج	که شاهان نهادند آن را به گنج
از ایران چو چوبی فرستم به روم	بخندد به ما بر همه مرزو بوم
به موبد نماید که ترسا شدم	گر از بهر مریم سکوبا شدم

گرچه فردوسی ماجرای صلیب را به شرح آورده، ولی به تصرف اورشلیم و تصاحب صلیب اشاره ای نکرده است. طبری و بلعمی نیز اشاره ای گذرا داشته اند.<sup>۷۲</sup> دینوری این داستان را به فتح اسکندریه مربوط دانسته و سردار فاتح آن سرزمین را بوبود نامیده است. بنا به نوشته دینوری این سردار اسکندریه را مسخر کرد و «به کلیسای بزرگ اسکندریه رفت و اسقف بزرگ آن معبد را دستگیر کرد و شکنجه داد تا او را به چوبه داری که

به پندار ترسایان حضرت عیسی را بدان آویخته بودند راهنمایی کرد.<sup>۶۳</sup> دینوری می نویسد که خسرو در جنگ با رومیان سه سردار خود شاهین، بویود، و شهریار را در راس سه سپاه قرار داد.<sup>۶۴</sup> ولی همین مؤلف در شرح اتهام شیرویه به خسرو پرویز، شاهین را فاتح اسکندریه و فرستنده صلیب معرفی کرده است.<sup>۶۵</sup> این گونه آشفتگیها در نوشته های مؤلفان سده های نخست اسلامی بی سابقه نیست. آرتور کریستنسن از بویود و شهریار نام نبرده، بلکه سه سردار خسرو پرویز را با نامهای شاهین و همن زادگان، فرخان مشهور به رومی زن و شهرورار (شهر بران) معرفی کرده است.<sup>۶۶</sup>

صلیب مقدس به هنگام فتح اورشلیم ضبط شد. اسناد و مطالب مندرج در مآخذ مؤید آنند که ضبط صلیب امری تصادفی نبوده، بلکه باهدف و قصد معین صورت گرفته است. داستان تصرف و انتقال صلیب در بسیاری از نوشته ها آمده است، ولی آنتیوخوس استراتگوس کشیش یونانی ساوای مقدس که خود شاهد و ناظر ماجرا بوده، آن را به صورتی مشروحتر از دیگران ارائه کرده است. بنا به نوشته او شهروراز سردار خسرو پس از بیست روز محاصره، اورشلیم را فتح و گروهی از کشیشان را اسیر کرد که زکریا بطریق اورشلیم در میان آنان بود. صلیب مقدس در پرستشگاهی که گور مسیح در آن بود، در جعبه ای بزرگ نگاهداری می شد. تا شهر بابل اسیران در معرض تحقیر و عتاب بودند. مغان از آنان می خواستند که صلیب را لگدمال کنند. بسیاری به خاطر خودداری از این کار گرفتار شکنجه و آزار شدند. در بابل شاه شخصاً به «اقبال صلیب» شتافت. او فرمان داد تا قداست صلیب از سوی روحانیان مسیحی مشخص گردد. سپس شاه صلیب را برابر خود نهاد و خواست تا میان بطریق زکریا و موبد بزرگ مناظره صورت گیرد. زکریا در مناظره پیروز و موبد محکوم شد. بی درنگ شاه فرمان مرگ موبد محکوم را صادر کرد. در آن زمان از میان کافران کسی جرأت نکرد به صلیب نزدیک شود. آنتیوخوس می نویسد صلیب مقدس به درخواست همسر خسرو در همان جعبه مهر و موم شد و به کلیسای جنب کاخ شاهی منتقل گردید.<sup>۶۷</sup>

بسیاری مؤلفان از مناظره میان نمایندگان مذاهب عمده مسیحی در برابر خسرو دوم خبر داده اند، ولی آنچه سبتوس نقل کرده، مشروحتر از نوشته های دیگران است. وی می نویسد پس از تصرف اورشلیم خسرو فرزند هر میزد به اسقفهای سرزمینهای شرق و آشور فرمان داد تا همگان در کاخ شاهی گرد آیند. او گفت در میان مسیحیان دو گروه متخاصم وجود دارند که هر یک طرف دیگر را ناحق و ناراست می شمارد. بهتر آن است که همگی در کاخ شاهی گرد آیند و ایمان واقعی را مشخص کنند و ایمان غیر واقعی و دروغین را به دور

افکنند. بهتر است که تعالیم مذهبی نیکه، کنستانتینو پولیس، افس (افسوس) و کالسدونیا مورد بررسی و تحقیق قرار گیرند. گابریل شیگاری درستبد شاه (که آن زمان پیرو آیین یعقوبی بود)، بطریق زکریا و تنی چند از خردمندان که در زمره اسیران از شهر اسکندریه آمده بودند، به عنوان داور برگزیده شدند. مقرر شد خسرو خود نیز در مذاکره شرکت ورزد. او ضمن بررسی تعالیم نسطوریان، فرمان داد که اصلا مورد بحث و بررسی قرار نگیرد.<sup>۶۸</sup> همین مؤلف در دنباله سخن اشاره می کند که به فرمان خسرو از خزانه شاهی دستنوشته ای شامل مظاهر تعالیم کلیسای نیکه را حاضر آوردند. «این دستنوشته به مهر قباد و فرزندش خسرو انوشیروان ممهور شده بود... شاه خسرو فرمان داد نسخه دیگری از این نوشته فراهم شود. او این نوشته را با مهر خود ممهور کرد تا در خزانه شاهی محفوظ ماند».<sup>۶۹</sup>

همه این اقدامهای خسرو، چنان که فردوسی نیز اشاره کرده است، در موبدان ابهامی پدید آورد. آنان چنان می پنداشتند که خسرو ترسا شده است. پس از دستگیری خسرو و بازداشت وی به فرمان فرزندش قباد دوم (شیرویه)، چند اتهام به وی وارد شد که یکی از آنها درباره صلیب مقدس بوده است. شیرویه در پیام به پدرش خسرو چنین گفت: «حق خدمات قیصر و کمکهای او را مراعات نکردی و نسبت به او کفران نعمت نمودی و چون پسر و کسانش نزد تو آمدند، صلیب حضرت مسیح را که شاهین از اسکندریه فرستاده بود، از تو خواستند، باز نپذیرفتی و آنان را مأیوسانه با دست تپی باز گرداندی بی آن که به آن صلیب نیازی داشته باشی یا از نگهداشتن آن سودی به تو برسد».<sup>۷۰</sup>

پاسخ خسرو به این اتهام در خور توجه و نشانه ای از سیاست اوست. وی در پاسخ چنین گفت: «اما این ادعای تو که با پس ندادن چوبه دار حقوق سابقه قیصر را کفران نمودم، بدان ای پسر احمق که من سی هزار هزار درهم (سی میلیون درهم) به رومیانی که همراه وی آمده بودند، بخشیدم و هزار هزار درهم (یک میلیون درهم) برای خود قیصر فرستادم و پسرش تیادوس (تئودوسیوس) را هنگامی که به وطن خود باز می گشت، به همین اندازه صله بخشیدم. آیا کسی که پنجاه هزار هزار درهم (پنجاه میلیون) بخشش می کند، از دادن چوبه داری بخل می ورزد؟ من این چوبه دار بی قیمت را برای آن نگاه داشتم تا گروگان اطاعت و فرمانبرداری آنان باشد و اوامر ما را به سبب احترام و تعظیمی که برای آن چوبه دار در دل دارند، مطیع و منقاد باشند».<sup>۷۱</sup>

در روزگار پادشاهی خسرو پرویز، مسیحیت از امکانش و موقعیتهای بهتری برخوردار گشت. لایبور در اثر خود در زیر عنوان «مسیحیت در امپراتوری ایران» شرح مبسوطی پیرامون مسیحیت در ایران ارائه کرده است.<sup>۷۲</sup> در روزگار خسرو دوم تجدید نظر در متن

اوستا آغاز گردید و قراءت جدیدی از آن پدید آمد. خسرو در زمینه دین سیاست دوگانه ای در پیش گرفته بود. او از یک سو دستور می داد آتشکده هایی نو با مغان و موبدان برپا شود و از دگرسو اسقف نسطوری خوراک او را تبرک می کرد.<sup>۷۳</sup> آیین زرتشتی که دین رسمی ایران بود، در عهد آخرین شاهان ساسانی رفته رفته نیرو و محتوای پیشین را از دست می داد. با ضربت هایی که جنبش مزدکیان بر آیین مذکور وارد آورده بود، موبدان مقام و موقعیت گذشته را از دست می دادند. موبدان موبد که در فهرست بزرگان کشور مقام نخست داشت، به مقام دوم تنزل کرد.<sup>۷۴</sup> در روزگار پادشاهی خسرو دوم وسعت اراضی تابع دولت ساسانی از متصرفات امپراتوری هخامنشی فراتر رفته بود. این وضع ایجاب می کرد که دولت نسبت به مسیحیان به ویژه مونوفیزیتها سنیاست تساهل و مدارا در پیش گیرد. با این وصف توجه به آیین زرتشتی نمی توانست از نظر دور بماند. در سده های ۵ و ۶م. آیین زرتشتی صبغه احکامی تغییر ناپذیر به خود گرفته بود. از این رو در عهد پادشاهی خسرو دوم با در نظر گرفتن وسعت سرزمینهای تابع دولت ساسانی، روایت و قراءت جدید از اصول آیین مذکور ضرور می نمود. در ضمن مسیحیت از موقعیت استواری برخوردار شده بود و با آیین زرتشت رقابت می کرد.<sup>۷۵</sup> بدین رو ال سیاست دینی خسرو دوم رفته رفته تابع محاسبات سیاسی وی شد. مسیحیان گرچه از آزادیهای معینی برخوردار بودند، ولی محدودیتهایی نیز داشتند. این محدودیتهای در قوانین عهد ساسانی و نوشته های مؤلفان آمده است. در هاتیکان هزار داتستان چنین ذکر شده است که فروش بردگان به شخصیتهای غیر زرتشتی ممنوع بود و هرکس از این قانون تخطی می کرد، مجازات می شد. هرگاه بانویی غیر زرتشتی به ازدواج فردی زرتشتی در می آمد و پسری نابالغ و غیر زرتشتی می داشت، در صورت مرگ شوهر حق بهره گیری از ارثیه او را نداشت و در ضمن موظف به پرداخت وام او نیز نبود.<sup>۷۶</sup> حقوق مربوط به زرتشتیان در زمینه خانواده نیز تنها به زرتشتیان تعلق می گرفت. سبئوس مورخ ارمنی عهد ساسانی، گرچه آیین زرتشتی را «بی قانونی» و زرتشتیان را «قانون ناپذیران» نامیده است. با این وصف مطالبی ارائه نموده که درخور توجه است. وی می نویسد: «به فرمان خسرو کسی از قانون ناپذیران حق ندارد آیین مسیح را پذیرا شود و کسی از مسیحیان نیز مجاز به پذیرش بی قانونی نیست. همه موظفند در دین پدران خود باقی بمانند».<sup>۷۷</sup> از این نوشته می توان دریافت که مردم نسبت به مسیحیت گرایشهایی ابراز می داشتند.

در ایات شاهنامه خسرو دوم شخصیتی بوده که در آیین نیاکان خود تعصبی ابراز نمی داشته است. در تبلیغات مسیحی نیز چنان که اشاره شد از خسرو پرویز دفاعی صورت

نگرفته است. از این جا می توان چنین نتیجه گرفت که خسرو در برخوردهای دینی روشی بالنسبه متعادل داشت و طریق میانه روی در پیش گرفته بود. از اشاره فردوسی چنین بر می آید که خط مشی اصلی خسرو در مسایل دینی حفظ وضع موجود بوده است. نوشته سبئوس نیز گواه این امر است. اما همین سیاست ناگزیر به سود مسیحیت بود و سرانجام موجب بروز مجدد سختگیریهای دینی شد. در روزگار خسرو دوم، مسیحیت نسطوری و یعقوبی در گروههای پیشه وران از نفوذ فراوان برخوردار گردید. همین امر فتور و سستی در آیین مزدا پرستی پدید آورد به گونه ای که جبران آن دشوار می نمود. تا زمانی که تساهل و تسامح نسبت به پیروان دیگر آیینها از جمله مسیحیت نسطوری و یعقوبی ادامه داشت، ایران در زمینه اجتماعی و بالطبع دیگر زمینه ها از نیروی فزونی برخوردار گشت. مردم در قیاس با امپراتوری روم شرقی، ایران را کشوری نمونه و دلخواه تلقی می کردند. اما پس از بازگشت به سختگیریهای پیشین، ایران اعتبار گذشته را از دست داد، زیرا گرایش به یکتا پرستی، همواره روی به قوت داشت. آشفته گیهای دینی و ایدئولوژیک از یک سو و عدم درک واقعیتهای اجتماعی از سوی موبدان و دولتمداران سختگیر، رفته رفته زمینه را برای نفوذ اسلام و پذیرش این آیین در جامعه ایرانی فراهم آورد.

تهران

بی نوشتها:

Klima, O., Die Literatur weltlilichen inhalts. Iranische Literatur - geschichte von ۱-  
J. Rypka. Leipzig, 1959, S.56.

Kolesnikov, A.I., Iran v. nachale VII veka, Palestinskii sbornik, vipusk 22(85). ۲-  
Leningrad, 1970, s.18

Grignaschi, M., Quelques spesimen de la literature, JA., t. CCLIV, fasc. I. Paris, ۳-  
1966, p.8-9.

۴- حمزة بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۶، ص ۷.

۵- در مقاله، از متن شاهنامه فردوسی چاپ مسکو استفاده شده است. ر. ش. به ج ۷، ۸ و ۹

Bratke, Das sogenannte Religiosgesprach am Hofe der. Sassaniden, s. 268- ۶-  
269. Texte und untersuchungen Neue Folge. Bd. IV, Heft Bratke, Das sogenannte Religiosgesprach am Hofe der 3, Leipzig, 1899.

Sinodicon Orientale ou recueil des syndes nestoriens, publ. par J. B. Chaboot, ۷-  
pp. 79, 331, Notices et extraits das manuscrits de la Bibliotheque nationale, t. 37 Paris,

1902.

Ibid, p. 79-80. -۸

Lukonin V. G., Drevnii i rannesrednevekovii Iran, Moscow, 1987, s. 187. -۹

۱۰- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲۵.

۱۱- تولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران، ص ۴۱۷.

Synodicon Orientale...., p.130-131. -۱۲

Pigulevskaia N.V., Vizantiia i Iran na rubezhe VI i VII vekov, Moscow- -۱۳

Leningrad, 1946, p.238.

۱۴- تولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها...، ص ۴۷۹-۴۸۰.

۱۵- همان جا.

۱۶- همان جا.

۱۷- ابوریحان بیرونی، کتاب الصيد نه فی الطب، تصحیح دکتر عباس زریاب، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۴.

۱۸- فردوسی، شاهنامه، به اهتمام آ. برتلس، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، ۱۹۷۱، ج ۹، ص ۹۸.

۱۹- همان، ج ۹، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۲۰- همان جا.

Lukonin V. G., Drevnii i rannesrednevekovii Iran..., s.259. -۲۱

۲۲- کریستنسن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۴۵، ص ۵۱۰، ۵۱۱.

۲۳- فردوسی، شاهنامه...، ج ۹، ص ۱۳۳.

۲۴- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک...، ج ۲، ص ۷۳۲.

۲۵- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲۶- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲۷- دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۰۰.

۲۸- تولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها...، ص ۴۷۶.

۲۹- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک...، ج ۲، ص ۷۳۳.

۳۰- تولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها...، ص ۴۳۰.

۳۱- همان جا.

Pigulevskaia N.V., Anonimnaia siriiskaia khronika o vremeni Sasanidov, -۳۲

(Siriiskie istochniki po istorii Irana i Vizantii), Zapiski IVAN SSSR, T.7, 1939, §.10, s.64.

Theophlacti Simocattae, Historia edidit Carlus de Boor, Lipsiae, 1887, IV, 14, -۳۳

p.199.

Ibid, V,2, p.191. -۳۴

Lukonin, V.G., Grevnii i rannesrednevekovii Iran..., s.183. -۳۵

Sebeos, Istoriia episkopa Sebeosa, perevod S. Malakhasiana, Erevan, 1939, -۳۶



XII, 44-45.

۳۷- تاریخ ایران باستان به روایت ابن عبری، ترجمه از دو متن سریانی و عربی، به اهتمام یوسف بنیان و محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۲۶، ص ۲۰.

۳۸- ابن العبري، تاریخ مختصر الدول، وقف علی تصحیحه و فهرسته الاب انطون صالحانی یسوعی، الحازمیه، لبنان، ۱۹۸۳، ص ۱۵۴.

۳۹- Sauvaget J., Les ghassanides et Sergiopolis. Byzantion, XIV, L. 1939, p.115-

130

Euagrius, Historia ecclesiastica, Ed., Bides and Parmantier, London, 1898, 6, -۴۰

21,p.235.

Pigulevskaia N.V., Anonimnaia siriiskaia khronika..., s.66; Lukonin V.G. -۴۱

Drevnii i rannesrednevekovii Iran..., s.184; ایران در زمان ساسانیان...، ص ۵۱۱.

۴۲- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک...، ج ۲، ص ۷۳۲.

۴۳- pigulevskaia N.V., Vizantiia i Iran..., s.241; Simocatta..., 5,14, p.213.

۴۴- نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان...، ص ۴۷۵.

Sebeos, Istoriia, p.28 -۴۵

Pigulevskaia N.V., Vizantiia i Iran..., s.241 -۴۶

۴۷- نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان...، ص ۴۷۵.

۴۸- فردوسی، شاهنامه...، ج ۹، ص ۱۹۷.

۴۹- همان، ج ۹، ص ۲۱۷-۲۱۸.

۵۰- دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال...، ص ۱۴۰.

۵۱- نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها...، ص ۴۷۵.

Sebeos, Istoriia..., iv, p.88 -۵۲

Ibid, XI, 43 -۵۳

Pigulevskaia N.V., Anonimnaia siriiskaia khronika..., 5. 64-68 -۵۴

Lukonin V.G., Drevnii i srednevekovii Iran..., 184 -۵۵

Ibid, s.183-184 -۵۶

Pigulevskaia N.V., Vizantiia i Iran..., p.202 -۵۷

Synodicon Orientale..., 207-208 -۵۸

۵۹- نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها...، ص ۵۸۱-۵۸۲.

Sebeos, Istoriia..., XI, s.44 -۶۰

۶۱- فردوسی، شاهنامه...، ج ۹، ص ۲۰۴-۲۱۰.

۶۲- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک...، ج ۲، ص ۷۳۴.

۶۳- دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال...، ص ۱۱۵.

۶۴- همان جا.

۶۵- همان، ص ۱۱۷.

۶۶ - کریستنسن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان.....، ص ۴۶۸-۴۶۹.

Lukonin. V.G., Drevnii i rannesrednevekovii Iran..., s.185-186. - ۶۷

۶۸ - آیین نسطوری چون با مسیحیت رایج در بیزانس اختلاف و در بعضی موارد منافات داشت، لذا از زمان خسرو انوشیروان و فرزندش هرمزد چهارم مورد حمایت دولت ایران بود. احتمال می رود خسرو دوم نیز از پدر و نیای خود پیروی می کرد. از این رو نویسنده سطور تحقیق درباره خصوصیات آیین نسطوری را غیر ضروری و از این قاعده مستثنی دانست. ر.

- ۶۹ Sebeos, Istoriia..., XIV, s. 102-105.

۷۰ - دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال.....، ص ۱۱۷.

۷۱ - همان، ص ۱۱۸-۱۱۹.

Labourt, Le christianisme dan l'empire Pers, Paris, 1904 - ۷۲

Pigulevskaia N.V. Vizantiia i Iran ..., s.235. - ۷۳

Ibid. - ۷۴

Chomont M.L., Les Sassanides et la christianisation de l'Empire iranien au IIIe siècle de notre ère -RHR, 1964, p.165 etc. - ۷۵

Perikhanian A.G., Sasānidskii sudebnik, (Mātakdān i hazār dātastan), Erevan, - ۷۶  
1973, I, 13-15, 44, 6-8, 60, 16-61....

Sebeos, Istoriia..., XI, s.44. - ۷۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی